

مطالعه تطبیقی گشتار حکایت بلال از سیره و تاریخ به روایت مثنوی معنوی

وحید مبارک *

۱. عضو هیئت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۶

دریافت: ۱۳۹۵/۸/۹

چکیده

مولوی در طریقت عرفان از جاده شریعت به بیراهه نرفته است و از این رو، آیات قرآن و احادیث و روایات دینی بازتاب گسترده و عمیقی در آثار او و به خصوص مثنوی دارند. در پژوهش حاضر، نخست حکایت‌هایی را که از بلال حبشی در کتاب‌های سیره و تاریخ آمده و به نوعی مأخذ مولوی در مثنوی قرار گرفته است، معرفی می‌کنیم. سپس، گشتارها و تغییراتی را که مولوی در این انتقال رواداشته است تا با به‌کارگیری ساحت‌ها و لایه‌های معنایی متفاوت بتواند آن را از خبر ساده نویسا به متن خوانا تبدیل کند، بر اساس نظریه‌های تطبیقی - اما با گرایش اسلامی - مقایسه می‌کنیم و در نهایت، نتیجه می‌گیریم که مولوی برای اعتلای متن و دمیدن فلسفه زندگی در آن از سادگی و صنعتگری شعر موزون و تأویل و افزایش مفاهیمی چون عشق، خواب و خواب‌گزاری، و استغراق اولیا در سختی‌ها و ... بهره گرفته است.

تغییرات مولوی هم به ظاهر داستان و هم به بطن داستان مربوط می‌شود. کاربست قالب شعری مثنوی، تکه‌تکه و طولانی‌تر کردن داستان، افزودن دو پی‌رفت داستانی (مودنی و بهشتی بودن بلال)، و گنجاندن تأویل‌های جداگانه بخش‌های مختلف داستان و ... تغییرات صوری و تبدیل ابوبکر به قهرمان اصلی داستان، بهره‌گیری از گفت‌وگو برای شخصیت‌پردازی، خواب‌گزاری ابوبکر که خبر از راسخ بودن علم وی می‌دهد، شرح و بیان عشق و ... در بخش معنوی، همه و همه، قسمتی از گشتارهای افزایشی و بازنمای اندیشه و هنر شاعری مولوی هستند.

واژه‌های کلیدی: ادب تطبیقی اسلامی، خبر ساده تاریخی و دینی، مثنوی معنوی، گشتار افزایشی، خوانایی متن.



۱. مقدمه

یکی از ویژگی‌های شعر سبک عراقی و متون تعلیمی به‌کارگیری تمثیل و داستان در آن است و گرایش به تلمیحات اسلامی و اسطوره‌ای آن‌ها سبب شده است که مؤلف مطابق با سلیقه خویش، از اخبار و وقایع تاریخی استفاده کند. مولوی - که فقیه و علاقه‌مند به *قرآن مجید* و روایات دینی بود - در بخش عمده‌ای از صورت و محتوای آثار خود به پیروی از داستان‌پردازی *قرآن کریم* به بیان داستان‌های انبیا، صحابه و اولیای الهی - به‌خصوص اصحاب صُفّه، و در رأس آن‌ها سلمان فارسی، بلال حبشی، و صهیب رومی - پرداخته که در متون عربی و از جمله *قرآن*، *سیره ابن‌هشام*، و *طبقات ابن‌سعد* نقل شده است. مولوی نیز، همچون دیگر شاعران و نویسندگان^۱، با توجه به زنده نگه داشتن فرهنگ اسلامی، و البته با تغییراتی، وقایع زندگی بلال را از آن منابع در *مثنوی* منعکس کرده است.

دیدگاه برتری‌جوی غربی به ادبیات تطبیقی، فرانسه و اروپا را منشأ تأثیر و سرچشمه زاینده‌گی و معرفت‌قلمداد می‌کرد و برتری را از آن خود می‌دانست تا از این رهگذر، تفکر سلطه را در حوزه فرهنگی اعمال کند (انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۶۶-۷۰). از همین رو بود که دیدگاه امریکایی، که خودشیفتگی اروپایی را ندارد، برای خود جا باز کرد؛ زیرا بنای سنجش را بر شباهتِ اتفاقی گذاشته بود. پس از آن، دیدگاه روسی میل گرایش به اجتماع و مردم را اساس همگونی یا تغییر در شکل و محتوای سخن نویسندگان و شاعران معرفی کرد. درنهایت، ادبیات تطبیقی اسلامی نیز برای گریز از جریان استعمار نوین غرب (فرهنگی)، که آن را سبب تضعیف ادبیات ملی و پایه‌گذار بحران هویتی شرقی می‌داند، با در نظر گرفتن تفاوت‌های شدید سوژه‌ها و موضوعات موردتوجه غربیان با مسلمانان، و برای تحقق اهداف ملی و بومی، و البته برای صیانت از میراث فکری و معنوی (ایدئولوژی و فرهنگ) پایه‌ریزی شد (ندا، ۱۳۸۳: ۱۵۱؛ جمال‌الدین، ۱۳۹۰: ۷۴-۷۸) تا پاسخ و هشدار از سوی ناقدان اسلامی به اروپامحوری و خودبرتری‌بینی غربیان باشد (زینی‌وند، ۱۳۹۵: ۷۱).

مطالعه تطبیقی - اسلامی در بررسی این أخذ و اقتباس‌های بارورکننده ضمن در نظر گرفتن تأثیر و تأثر، شباهت‌های اتقاقی و بنیادهای اجتماعی مؤثر در ادبیات، و نیز اختلاف زبان‌ها - که اساس مطالعات تطبیقی غربی (فرانسوی، امریکایی، و روس) است - بر ایدئولوژی و فرهنگ شرقی و اسلامی تأکید دارد تا بدین وسیله با کسب استقلال، مانع هدف استعماری مطالعات تطبیقی غربی شود؛ زیرا اروپامحوری و گسترش نظام سلطه بر جغرافیای فرهنگی جهان و عدم تناسب دیدگاه‌های سه‌گانه آن با فرهنگ سرزمین‌های شرقی سبب شده است که سودمندی آن در تقویت و غنای ادبی موردتردید دانشمندان شرقی و اسلامی قرار گیرد و زمره ادبیات تطبیقی اسلامی، که علاوه بر مطالعات «بین‌زبانی» و «بینارشته‌ای» ادبیات تطبیقی (مانند تعامل سینما و ادبیات) بر «بینافرهنگی» بودن آن تأکید دارد، موردتوجه قرار گیرد (همان، ۱۱-۱).

از پیشروان موازنه و تطبیق در جهان اسلام باید اقبال لاهوری را نام برد که پیوسته «مخاطبان خویش را به اتحاد فرهنگی و فکری، پرهیز از تفرقه، و دوری از تزلزل هویتی فرامی‌خواند» (همان، ۵۰). شناخت و بارور کردن ادبیات فرهنگ‌های گوناگون از اهداف مهم موازنه و تطبیق است و تردیدی وجود ندارد که ادبیات فارسی، عربی، ترکی، و اردو در تکمیل، تعالی، و آموزش بر یکدیگر مؤثر بوده‌اند و از طریق این هم‌یاری توانسته‌اند بر اندیشه و زبان ملل دیگر نیز تأثیر بگذارند (رک: پروینی، ۱۳۹۱: ۹۵-۹۷؛ حدیدی، ۱۳۷۳: ۱۱۱؛ حدیدی، ۱۳۵۶: ۱۷۲؛ ندا، ۱۳۸۳: ۲۶۷-۳۰۰؛ جمال‌الدین، ۱۳۸۹: ۴۲). وجود نمونه‌های عالی‌ای چون *مثنوی معنوی* و برخورداری آن از فرهنگ اسلامی - ایرانی مدد‌رسان و یاریگر چنین جنبشی است که داشته‌های شرقی را به جهانیان نشان می‌دهد.

در مقایسه و تطبیق داستان بلال، از یک سو در کتاب‌های عربی سیره و تاریخ و از سوی دیگر در *مثنوی* نشانه‌های شباهت، تأثیر و تأثر، و بسترهای اقتصادی - اجتماعی مشترک مؤثر بر ادبیات - که اصول نظری دیدگاه‌های امریکایی، فرانسوی، و روسی را تشکیل می‌دهند - نمی‌توانند معیارهایی کامل باشند؛ زیرا مولوی با أخذ، اقتباس، حل و درج، و ترجمه و گشتار



افزایشی پی‌رفت‌ها و تأویل‌ها بر اصل قصه نکته‌هایی را افزوده است که سبب تغییر شخصیت‌ها و اهمیت‌شان، تغییر بافت موقعیتی و روابط بینافردی و بینامتنی اثر، و تغییر کارکردهای زبان و داستان شده است. این کار مولوی خارج کردن خبر آشنا و نویسای تک‌معنایی سیره و تاریخ از بن‌بست معنای واحد، و وارد کردن خبر به قالب داستان و تمثیل، یا گستره متن آشنایی‌زدایی‌شده و خوانای چندصدایی، چندمعنایی، و «دعوت از خواننده برای کشف روابط نهان متن و یافتن معانی نهفته آن است» (احمدی، ۱۳۹۰، ۱/ ۲۷۵). داستان بلال، در مثنوی با نواها و صداها و معانی‌ای چون معراج، برتری عشق راستین، بهشتی شدن بلال، تقدم و برتری اشتباه گفتاری و کرداری اولیا بر درستی کارهای دیگران، بی‌ارزشی ظاهر و ظاهریان در برابر باطن و باطنیان، تسلیم جان و مال در راه خدا، و بی‌پایگامی رنگ در میزان معنوی، آکنده شده و جان هر خواننده‌ای را بنا بر قابلیت و استعداد او تعلیم می‌دهد؛ صداهایی که خبر را اعتلا می‌بخشند و فلسفه زندگی و جوهر حیات را در آن می‌دمند و سادگی صمیمی سخن و خلوص آن را به آرایه صنعتگری و رمز می‌آریند. چندصدایی سبب شده است که خلاف متن سیره مولوی بتواند بی‌تصریح در پس ارتباطات واژگان قالب، بافت موقعیتی و کارکردهای زبانی و کلامی و لایه‌های معنایی گوناگونی را در بافت، زمینه، صورت، و بطن کلام بگنجانند و از میان آن‌ها بر آنچه با تفکر او همسویی دارد تأکید و آن را تأیید کند. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که مولوی چگونه از اخبار و منابع عربی بهره می‌گیرد؟ میزان نوآوری و تقلید در این بهره‌مندی به چه اندازه است؟ اهمیت پژوهش توصیفی - تحلیلی حاضر در آن است که نشان می‌دهد مثنوی اقتباس‌شده و مولوی اقتباس‌کننده صرف نیستند. همچنین عوامل فرهنگی ایرانی - که مولوی در داستان دخیل کرده - متفاوت از فرهنگ و زبان عربی است و از دیدگاه تطبیقی سنجیدنی است.

۲. پیشینه تحقیق

از جمله مطالعات اساسی مرتبط با این پژوهش عبارت‌اند از:

فروزان‌فر (۱۳۶۶) در کتاب خویش مآخذ داستان‌های *مثنوی* را آورده است. زرین‌کوب (۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۸۸) در آثار خود به بیان اندیشه‌ها، احوال، و آثار جلال‌الدین محمد خطیبی بلخی (مولوی) همت گماشته و تأثیر و تأثر، و أخذ و اقتباس را اصلی مهم در مطالعات تطبیقی دانسته است. گویارد (۱۳۷۴) در اثرش از چگونگی آغاز مطالعات تطبیقی در فرانسه سخن گفته است. سیدی (۱۳۹۰: ۱-۲۳) گرایش‌های سه‌گانه فرانسوی، آمریکایی، و روسی را در پژوهش‌های تطبیقی مطرح کرده است. زینی‌وند (۱۳۹۵) در کتابش علل و زمینه‌های طرح ادبیات تطبیقی اسلامی را با گرایش به مطالعات عربی، در فارسی مطرح کرده؛ سپس سرشناس‌ترین پژوهشگران را در زمینه ادبیات تطبیقی اسلامی و اغلب عربی، با بیان مختصری از اندیشه‌های هر یک معرفی کرده است. احمدی (۱۳۹۰) در دو اثر خویش به طرح و تبیین نظریه‌های ادبی معاصر پرداخته، و ساختارگرایی، چندصدایی، شالوده‌شکنی و ... را مطرح و تشریح کرده است. زمانی (۱۳۸۵) و گولپینارلی (۱۳۷۴) به شرح دفاتر شش‌گانه *مثنوی* و از جمله داستان بلال پرداخته‌اند.

اما تاکنون تحقیقی مستقل و مرتبط با موضوع بحث این مقاله، یعنی سنجش تطبیقی داستان بلال از *سیره ابن‌هشام* و *طبقات ابن‌سعد* با روایت *مثنوی* بر اساس نظریه تطبیقی اسلامی، انجام نشده است.

۳. چارچوب نظری

۳-۱. متن اصلی روایت و خلاصه داستان *مثنوی*

در اینجا، به‌ناچار، اصل روایت بلال را از *سیره ابن‌هشام* و *طبقات ابن‌سعد* و ترجمه آن‌ها می‌آوریم و سپس خلاصه‌متن داستان *مثنوی* را می‌آوریم.

در *سیره ابن‌هشام* آنچه درمورد بلال آمده عبارت‌اند از: آزاد شدن بلال از بردگی امیه بن خلف به‌دست ابوبکر؛ تعلیم اذان به بلال پس از رؤیای صادق عبدالله بن زید و توارد این رؤیا با رؤیای عمر و تأیید پیامبر و تبدیل بوق و ناقوس خبردهنده به اذان؛ روایت عبدالرحمن



عوف از کشته شدن امیه با این شعار بلال در جنگ «که اگر او نجات یابد من رستگار نمی‌شوم» و اینکه بلال از مولدین است و فرزند رباح است و نام مادرش حمامه است.

ذکر عدوان المشركين على المستضعفين ممن أسلم بالأذى والفتنة. قال ابن اسحاق: ثم أنهم عدوا من أسلم، و أتبع رسول الله صلى الله عليه و سلم من أصحابه، فوثبت كل قبيله على من فيها من المسلمين، فجعلوا يحبسونهم و يعدونهم بالضرب و الجوع و العطش، و برمضاء مكة اذا اشتد الحر، من استضعفوا منهم، يفتنونهم عن دينهم، فمنهم من يفتن من شدة البلاء الذى يصيبه، و منهم من يصلب لهم و يعصمه الله منهم.

و كان بلال، مولى ابي بكر رضى الله عنهما، لبعض بنى جُمَح، مولداً من مولديهم، و هو بلالُ بن رباح، كان اسم أمه حمامه، و كان صادقَ الاسلام، طاهرَ القلب، و كان أميه بن خلف بن وهب بن خذافه بن جُمَح يخرجها اذا حميت الظهيره، فيطرحه على ظهره فى بطحاء مكه، ثم يامر بالصخره العظيمه تُوضع على صدره، ثم يقول له: [لا و الله] لاتزال هكذا حتى تموت، او تكفرَ بمحمد، و تعبد الآلات و العزى؛ فيقول و هو فى ذلك البلاء: احداً احداً. قال ابن اسحاق: و حدثنى هشام بن عروه عن ابيه، قال: كان ورقه بن نوفل يمرّ به و هو يعذب بذلك، و هو يقول: احداً احداً، فيقول: احداً احداً و الله يا بلال. ثم يُقبل على أميه بن خلف و من يصنع ذلك به من بنى جمح، فيقول: أحلف بالله لئن قتلتموه على هذا لاتخذنه حنانا، حتى مرّ به ابوبكر الصديق [بن ابي قحافه] رضى الله عنه يوماً، و هم يصنعون ذلك به، و كانت دارُ ابي بكر فى بنى جُمَح، فقال لأميه بن خلف: الا تتقى الله فى هذا المسكين؟ حتى متى؟ قال: انت الذى افسدته فانقذه مما ترى؛ فقال ابوبكر: أفعَل، عندى غلام اسودّ اجلدُ منه واقوى، على دينك، أعطيكه به؛ قال: قد قبلت. فقال: هو لك. فاعطاه ابوبكر الصديق رضى الله عنه غلامه ذلك، و أخذه و فأعتقه (ابن هشام، ۱۳۷۵ق: ۳۳۹-۳۴۰).

ترجمه: بیان دشمنی مشرکان با نومسلمانان بی‌پناه، با شکنجه و در تنگنا گذاشتن. ابن اسحاق گفت: ایشان با کسی که مسلمان می‌شد دشمنی می‌کردند و با پیامبر (درود و سلام خدا بر او و یارانش باد) نیز در این مورد همچون پیروانش رفتار می‌شد. همه قبایل به مسلمانانی که در میانشان بودند هجوم آوردند و با زندانی کردن و شکنجه دادن آنها، و با

تشنگی و گرسنگی دادن، و بر روی ماسه بسیار گرم خوابانیدن بی‌پناهان و ضعیفان شروع به آزار آنان کردند تا شاید آن‌ها را از دین اسلام بازگردانند. برخی از مسلمانان از شدت سختی‌هایی که به آن‌ها می‌رسید از دین اسلام برمی‌گشتند؛ ولی کسانی بودند که در برابر ایشان استواری می‌کردند و خداوند ایشان را از شر مشرکان در امان نگه می‌داشت.

بلال، بنده ابوبکر - خداوند از هر دو خشنود باشد - از آن فردی از بنی‌جمح و بنده‌زاده‌ای از بنده‌زادگان آن‌ها بود. اسمش بلال، پسر رباح، و نام مادرش حمامه بود. اسلامی راستین و قلبی پاک داشت و امیه بن خلف ... (مالک بلال)، کمی مانده به گرمای ظهر، او را به بیرون می‌برد و به پشت، روی شن‌های مکه می‌خوابانید؛ سپس دستور می‌داد که سنگی بزرگ بر سینه‌اش گذاشته شود. بعد به او می‌گفت: [نه، به خدا] این چنین خواهی بود تا اینکه بمیری یا محمد را رها کنی و لات و عزی را بپرستی. و او در آن سختی و بلا احد احد (خدا یکتاست) می‌گفت.

ابن اسحاق گفت: هشام بن عروه از پدرش برایم نقل کرد که ورقه بن نوفل از آنجا می‌گذشت؛ در حالی که (امیه) بلال را آن‌گونه آزار می‌داد و (بلال) احد احد می‌گفت. [به بلال] گفت: ای بلال، به خدا سوگند که او یکتاست و شریکی ندارد. سپس به جانب امیه بن خلف روی آورد و گفت: به خدا سوگند که اگر در این شکنجه دادن بکشیدش، او را گرمی داشته، مزاری برایش [در حنان] می‌سازم. تا اینکه، روزی، ابوبکر صدیق [پسر ابی‌قحافه] - خداوند از او راضی باشد - بر او بگذشت در حالی که آزارش می‌دادند. خانه ابوبکر هم در محله بنی‌جمح بود. به امیه بن خلف گفت: آیا در مورد این بیچاره از خدا نمی‌ترسی؟ تا به کی [ادامه می‌دهی؟] پاسخ داد: تو تباهش کردی. پس او را از آنچه در آن می‌بینی برهان. ابوبکر گفت: می‌رهانم، البته می‌رهانم. مرا بنده سیاهی است که قوی‌تر و زیرک‌تر از بلال است و دین تو را دارد. در عوض بلال او را به تو می‌دهم. گفت: پذیرفتم. گفت: او از آن تو. پس ابوبکر آن غلامش را به امیه داد و بلال را گرفت و سپس [در راه خدا] آزادش کرد (ترجمه از نگارنده).



البته روایت **طبقات ابن سعد**، که فروزان فر آن را مأخذ مولوی دانسته است، شباهت‌های ظریف‌تری با داستان **مثنوی** دارد:

كان بلال بن رباح من المستضعفين من المؤمنين و كان يُعذَّب حين اسلم ليرجع عن دينه فما اعطاهم قطُّ كلمة مما يريدون و كان الذي يعذبه أمية بن خلف. كان بلالُ اذا اشتدوا عليه في العذاب قال: احدهم! فيقولون له: قل كما تقول فيقول ان لسانى لا يحسنه. ان بلالاً أخذهُ أهله فمطَّوه و القوا عليه من البطحاء و جلدت بقره فجعلوا يقولون ربك اللات و العزى و يقول احدهم فأتى عليه ابوبكر فقال علام تُعذَّبون هذا الانسان قال: [فاشتره]. فاشتره بسبع اواق فأعتقه فذكر ذلك للنبي (ص) فقال: الشركه يا ابابكر، فقال: قد اعتقتهُ يا رسول الله (ر.ك: فروزان فر، ۱۳۸۱: ۵۳۹).

ترجمه: بلال پسر رباح از مستضعفانی بود که به رسول خدا (ص) ایمان آورده بود و به خاطر مسلمان شدن شکنجه‌ها (ی کفار) را تحمل می‌کرد. وی هرگز حاضر نشد کلمه‌ای به دلخواه آنان بر زبان آورد. شکنجه‌گر وی امیه بن خلف بود. بلال در اوج شکنجه شدن فریاد می‌زد: احد، احد. وقتی وادارش کردند که گفته آنان را بگویند، گفت: زبانم به گفتن سخنان شما نمی‌چرخد. مالکان بلال او را گرفتند و کشیدند و بر زمین زدند و پوست گاوی بر او پیچیدند و سنگی بزرگ بر پیکرش نهادند. به او گفتند: خدای تو لات و عزی است. اما وی همچنان می‌گفت: احد، احد. ابوبکر از آنجا گذر می‌کرد، پرسید: چرا این برده را شکنجه می‌دهید؟ گفت: [او را بخر]. و ابوبکر او را به هفت اوقیه (۲۸۰ درم) خرید و در راه خدا آزاد کرد. آن‌گاه به خدمت رسول خدا رسید و گزارش داد. پیامبر فرمود: حاضریم با تو شریک شوم. ابوبکر گفت: [دیگر نیازی نیست چون] آزادش کردم (ترجمه از نگارنده).

در **حلیة الاولیای ابونعیم اصفهانی** (۱۴۰۷ ق: ۱ / ۱۴۷) و **الکامل فی التاریخ ابن اثیر** (۱۴۰۳ ق: ۱ / ۵۸۸)، روایت‌هایی مشابه آنچه گفته شد نقل شده است؛ با این توضیح که موضوع پی‌رفت‌ها و شاخه‌های فرعی داستان **مثنوی**، تنها در **حلیة الاولیا** ذکر شده است.

از بلال در دفتر اول و سوم و ششم **مثنوی** سخن به میان آمده است. روایت نخست به حدیث «ارحنا یا بلال»، و دیگری به لحن بلال در ادای اذان مربوط می‌شود که پیامبر اذان گفتن

اشتباه او را بر ادای درست دیگران ترجیح می‌داد؛ اما «داستان احد احد گفتن بلال»، که ابیات ۸۸۸ تا ۱۱۱۰ دفتر ششم را شامل می‌شود، با این بیت‌ها آغاز می‌شود و پایان می‌یابد:

تن فدای خوار می‌کرد آن بلال خواجه‌اش می‌زد برای گوشمال

(ب ۸۸۸)

خویش را یکدم بدین کوران دهد تا غریب‌وز کوی کوران برجهد

(ب ۱۱۱۰)

اما نثر و خلاصه داستان در **مثنوی** این‌گونه است:

بلال بنده ضربه تازیانه خار خواجه‌اش را در آفتاب و گرمای شن‌های مکه تحمل می‌کرد و احد احد می‌گفت. [ناگهان] ابوبکر از آنجا گذشت و با بلال ملاقات کرد و او را به تقیه کردن پند داد که به پذیرفتن آن پند ختم شد؛ ولی چندی نپایید که عشق احد توبه را شکست.

بلال باوفای فلک‌پیمای میمون‌بال چُست در آن زمان، در عشق حق و در دام محبت پیامبر و دین گرفتار، و چون گنج در گلخن، یا چون باز اسیر جفغان (کافران) شده بود. بلال احد احد می‌گفت و ضرب شاخ تازیانه خار را با وجود جاری بودن صد جوی خون از تنش تحمل می‌کرد. چاره‌رهایی بلال، خریداری صدیق و شرکت پیامبر با او بود. ابوبکر نزد آن جهود و کافر بی‌امان رفت.

ابوبکر پس از دق‌الباب وارد خانه شد و کافر جهود را سرزنش کرد که چرا بنده خدا و ولی‌الله را آزار می‌دهی؟^۲ پاسخ امیه بن خلف به ابوبکر این بود که بخرش. ابوبکر با یک غلام سفیدچهره دل‌سیاه و زیبارو، به‌علاوه یک نصاب نقره (۵ اوقیه یا ۲۰۰ گرم، نه پایاپای)، راضی به معاوضه‌اش می‌کند.

وی بلال را - که از زخم محنت چون خلال شده بود - با خود به پیش پیامبر آورد. بلال با دیدن پیامبر غش کرد و بر زمین افتاد. پس از به‌هوش آمدن، پیامبر بلال را نزد خود آورد. سخنان پیامبر به بلال مثل کار و تأثیر آفتاب و آب، در بهار، بر دانه و گیاهان بود.



ابوبکر اشارت پیامبر در شریک شدن برای آزادسازی بلال را فرو می‌نهد؛ زیرا در آن دم، بلال را آزاد کرده بود. برای جبران خود را بنده پیامبر معرفی کرد. در عذر تقصیر، ابوبکر برای پیامبر از رؤیای جوانی‌اش - که در آن قرص آفتاب سلامش داده و به آسمانش برده بود - سخن می‌گوید و بندگی و دیدار پیامبر را تعبیر آن خواب می‌داند. او کار نسنجیده خود را همچون سخنان چوپان ساده‌دل و سلیم، به خدا، در داستان موسی و شبان، معرفی می‌کند که اشتباه‌های او، تنها، با تأویل پذیرفتنی می‌شوند (مولوی، ۱۳۶۶).

۳-۲. تفاوت‌ها: شکل و قالب؛ الفاظ و واژگان؛ محتوا و معنا

گفتنی است، افزون بر تفاوت‌های فرهنگی صدر اسلام و قرن هفتم - که مولوی در آن می‌زیسته - و به‌ناچار باعث اختلاف این متن‌ها، مخاطبان، و دریافت آن‌ها می‌شود، داستان و روایت مولوی در جنبه‌های قالب، لفظ، و محتوا با *سیره ابن هشام* نیز تفاوت دارد. قالب گفتار مولوی شعر و شکل *مثنوی*، یعنی قافیۀ مستقل برای هر بیت است که با وزنی یکسان در کل داستان، نوای خاصی ایجاد می‌کند. داستان *مثنوی* بسی طولانی‌تر از روایت‌های تاریخی و دینی مورد استناد مولوی است و البته پاره پاره و قطعه قطعه شدن داستان مولوی نیز در پی مداخله‌های راوی و استطرادها و گریزهای او به‌وجود می‌آید و پیوستگی خطی و طولی داستان را از آن می‌گیرد. البته این ویژگی نشان می‌دهد که مولوی به کنش و پیام - که حاصل کارکرد ادبی متن است (احمدی، ۱۳۹۰، ۶۷/۱) - توجهی ویژه دارد.

کثرت و تعدد گفت‌وگوها و گفتارهای شخصیت‌ها (ابوبکر با پیامبر، ابوبکر با بلال، ابوبکر با امیه بن خلف)، حدیث نفس و با خود سخن گفتن (نجوای ابوبکر با خودش) که شخصیت را بهتر می‌شناساند (بی‌نیاز، ۱۳۸۷: ۷۳)، دخالت راوی در داستان (تشبیه سخنان ابوبکر به *ینابیع‌الحکم*)، پایان‌بندی داستان و تعیین محتوای مورد نظر راوی (تعظیم ابوبکر در پیوستن به آفتاب معنوی و یافتن یوسفستان در پیامبر)، و ارجاع درون‌متنی به خود *مثنوی* (بازگشت به

داستان موسی و شبان) که سبب ساخت پیام ارجاعی و انسجام آن متن می‌شود، نکته‌هایی هستند که قالب و فرم آشنایی‌زدایی‌شده داستان *مثنوی* را از *سیره ابن‌هشام* متمایز می‌کند (مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۳؛ احمدی، ۱۳۹۰، ۲/۱: ۶۶). گفتنی است از مجموع ۲۲۲ بیت این قصه *مثنوی*، تنها ۸۰ بیت، اما بسیار مفصل‌تر از متن عربی، به روایت داستان بلال تعلق دارد و ۱۴۲ بیت دیگر شرح نکته‌ها و دقایق دیگر است.

در کاربرد واژگان و ترکیب‌های فارسی و عربی مولوی توانمند و سازنده است. انبان، رستخیز، هلیدن، سکلیدن، گو، استم، استیزه، اشپش، احمقکده، می‌تنی، دیووار، دودوش، یوسفستان، چاره بیچارجو، خوش‌پدفوز، دم‌دُرس، احد گفتن، عالم‌السّر، زخم‌خار، مقتدی، آفتاب، جوی‌جویان، گاو خراس، نورتاب، لعل اندر لعل، فلک‌پیمای میمون‌بال، ینابیع‌الحکم، اسیر الله فی الارض، هوش خَر، کلام تلخ، آب مینارنگ، بی‌هیچ‌بُد، سیه‌تاب، چشم بخت، سیه‌اسرار تن‌اسپید، قَر و قُر، زخم‌ضرس محنت، سلام قرص آفتاب، آینه خوش‌کیش، بوی جانی سوی جانی، و بوی یار مهربان از جمله کلمه‌های کهن‌گرا و از گروه‌ها و ترکیب‌هایی هستند که مولوی ساخته است. ترکیب‌های حس‌آمیزی‌شده، استعاره‌دار، تلمیح و تشخیص زنده و جاندار نشان از مهارت مولوی در کاربست زبان دارد.

پس از بررسی ترکیباتی نظیر صفت‌جانشین موصوف، وصف‌ها، و اسم و صفت‌های استعاره‌شده معلوم شد که مولوی برای بلال و ابوبکر، به تعداد برابر، ۲۳ واژه به‌کار برده است. البته صفات تعظیم‌کننده ابوبکر بیشتر از بلال است و این مسئله تکریم ابوبکر و تغییر و تبدیل او به «قهرمان اول داستان» را تأیید می‌کند. ترکیباتی که مولوی برای «ابوبکر» به‌کار برده است، عبارت‌اند از: اقبال‌جو، اکرام‌خو، وکیل، حکیم، بیخود و سرمست و پراتش، مشتری (۲ مرتبه)، همام (۲ مرتبه)، و صدیق (۹ بار). و ترکیباتی که در وصف «بلال» به‌کار برده است، عبارت‌اند از: باوفا، فلک‌پیمای میمون‌بال چست، عاشق، اسیر الله فی الارض، صادق، تن‌سیاه و دل‌منیر، باز، باز سلطان، خلال، هلال، گلشن اقبال، گنج، گوهر و گهر (۴ بار)، شه‌زاده، زرسرخ، در،



حقه پُرلعل، مس بر اکسیر زده، مفلس به گنج رسیده، نهال، و از زبان امیه بن خلف، اسودغلام و بنده بد.

ترکیباتی مانند: گوهر به جوز دادن؛ پیش‌خر، خر مهره و گوهر یکی است؛ کاروان گمشده زد بر رشاد؛ ماهی پژمرده در بحر اوفتاد؛ گوید این چندین دهل را بانگ کو؟ گفت با خود کز کف طفلان گهر/ بس توان ارزان خریدن ای پسر کنایه‌هایی هستند که مولوی از آن‌ها بهره گرفته است؛ در حالی که متن عربی دارای نثر مرسل و ساده است و فاقد کنایه و دیگر صنعتگری‌هایی است که مولوی به آن‌ها توجه داشته است. گفتنی است واژگان و ترکیبات و کنایه‌های خاص و متمایز از متن اصلی جهت‌گیری فرمی و شکل‌گرایانه مولوی را نشان می‌دهند و فرم مجموعه درهم‌تنیده‌ای از تقابل‌هایی است که معنای واقعی شعر را به وجود می‌آورد؛ نکته‌ای که اصحاب نقد نو آن را مهم می‌دانند (برتنس، ۱۳۸۴: ۴۲-۴۷).

۳-۳. تفاوت‌های محتوایی و اصلی

توجه به محتوای داستان بلال در *سیره* و *مثنوی*، تفاوت‌های عمده و اساسی‌ای را نشان می‌دهد. این در حالی است که نکته‌هایی وجود دارند که چون یکتاپرستی و احدیت خداوند، نبوت پیامبر، آخرت و پاداش یا کیفر اعمالی چون آزار و شکنجه دادن، بشارت پیامبر به بلال برای بهشتی شدن او، مسئله بندگی و بردگی و اعتناق و آزاد کردن آنان، جایگاه ارزشمند مسلمانان صدر اسلام و ایثار و ازجان‌گذشتگی مخلصانه آنان، ارجمندی و خلوص نیت و اعمال خالصانه برای خدا، توبه، بهشت، وحی و معراج پیامبر، گرایش دنیامدار اهل دنیا و گرایش معنامدار اهل آخرت، و مهم‌تر از همه تعظیم و گرامی‌داشت مردان خدا و به‌ویژه اصحاب پیامبر و ابوبکر که در *مثنوی* و منابع عربی، یکسان‌اند، و بیانگر مشابهت و نیز اشتراک در اصول عقیدتی هستند. اما داستان *مثنوی* گرایش‌های شدید عرفانی و فرهنگی دارد و همین مسئله آن را از متن تاریخی شریعت‌محور و دینی *سیره* جدا می‌کند. هر چند که در مطالعات تطبیقی اسلامی، باید بر مشترکات تأکید کرد، پیداست گرایش مذهبی مولوی بسیار شدیدتر از

ابن هشام بوده است؛ لذا با شرح و بسط سخنان و اعمال ابوبکر، وی را خلاف متن اصلی، شخصیت و قهرمان اول داستان کرده است. نکته‌ای که در مسئله کنار گذاشتن درخواست و فرمان رسول اکرم (ترک استحباب)، از دیدگاه اقلیت، نادیده گرفته شده، عصمت و آگاهی رسول است؛ زیرا هیچ درخواست نسنجیده‌ای از ایشان سر نمی‌زند تا نادیده گرفته شود. گویا مولوی در ایثار نکردن و ترک ادب یا ترک مستحب ابوبکر در اطاعت از رسول برای خرید مشارکتی بلال (بنابر نگاه عارفانه حسنات‌الابرار سیئات‌المقرین^۳) تعمد داشته است؛ زیرا متن اصلی فاقد این نکته است. اگرچه در متن مجمل *طبقات ابن سعد* بدان اشاره شده است، معلوم می‌شود که پیامبر پس از خریدن و آزاد کردن بلال پیشنهاد مشارکت را داده است. این نکته را تشبیه تمثیلی ابوبکر - که در آن کارش را با کار شبان و موسی برابر می‌نهد - تأیید می‌کند و همان‌گونه که در آنجا مولوی با تأویل سخنان شبان بر صفای باطن و اتصال قلبی او، تشبیه گمراه‌کننده چوپان را عذر می‌نهد، مولوی و ابوبکر نیز ترک مستحب وی را معذور می‌دارند (در اینجا اشاره به این نکته لازم است که برخی از تکرارها به دلیل آن است که یک موضوع یا بیت، زمانی از دید لفظی، زمانی از دید معنایی و زمانی نیز به سبب موارد شباهت و اختلاف مورد استناد قرار می‌گیرد و به ناچار تکراری به نظر می‌رسد (ر.ک: پی‌نوشت شماره ۸)).

قصده نداریم که کار مولوی را شالوده‌شکنی معرفی کنیم؛ اما اگر شالوده‌شکنی سبب می‌شود که سالاری یک وجه دلالت و معنا بر سویه‌های دیگر معنا و دلالت از میان برود و متن به حوزه «چندساحتی» وارد شود و گاهی به مناسبات ویژه‌ای برسد که نویسنده آن‌ها را مطرح نکرده است (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۰: ۲/ ۳۸۸)، در گشتار این داستان، چنین اتفاقی از طرف مولوی رخ داده و برتری تک‌گزاره‌ای داستان *سیره ابن هشام* به ساحت‌های چندگانه‌ای چون آخرت و جزا، برتری نژادی، اصول دین، ادب شرعی، عصمت پیامبر، محبت فراوان، انسان‌دوستی، برده‌داری، و اسلام رسیده است. البته ساحت معنا و سر باطن با وجود مبتنی بودن بر نشانه‌ها، تا حد بسیاری شخصی است و از فردی به فرد دیگر فرق می‌کند و همین امر گستره معانی *مثنوی* را افزایش می‌دهد. البته پیش‌تر زرین‌کوب نیز قصه‌های *مثنوی* را متضمن



رمز و دارای معانی پنهان معرفی کرده است: «در مثنوی، قصه‌هایی ... که در تقریر می‌آید همواره متضمن رمزی است که لَبّ معنی و سرّ باطن آن محسوب می‌شود» (۱۳۸۸: ۴۱۹). در داستان بلال نیز، جدا از صورت اولیه حکایت، عناصری چون تعظیم اولیا، کنار آمدن مردان خدا با مصائب و استغراق آن‌ها در سختی‌ها، عشق، توبه‌شکنی عشق، یکتاپرستی صادقانه، تبیین برتری باطن بر ظاهر و صورت، زبان ساده و صمیمی و اثرگذار، و اهمیت خواب و خواب‌گزاری جای گرفته‌اند که پیوستگی معنایی و گرایش عرفانی آن‌ها در تغییر و اعتلای متن اصلی دخیل‌اند و فلسفه زندگی و جوهر حیات را در صمیمت خالصانه و سادگی بیان و اندک صنعتگری مولوی می‌دمند و فرهنگ و اندیشه ایرانیان را با دخل و تصرف و ابداعات و نوآوری‌های وی به نمایش می‌گذارند. شکسته شدن توبه در مقام عاشقی و ترک توبه کردن بلال از اظهار توحید نیز - که در مثنوی بدان پرداخته شده و تنها با نگرش‌های عرفانی دفاع‌کردنی است - در منابع و مآخذ عربی نیامده است. در ضمن، لقب ابوبکر، که پیش از اسلام و در سیره «عتیق» ذکر شده، در مثنوی به «یار غار» تبدیل شده است که با مسئله هجرت از مکه به مدینه ارتباط دارد.

۳-۴. توجه به عناصر ایرانی و عرفانی

در میان عناصر فرهنگی متفاوت، باید بر دو عنصر موسیقی و عشق تأکید کرد که افزوده‌های ایرانیان به عرفان زاهدانه اسلامی - عربی هستند. نمود موسیقی، در شعر و وزن شعر، و نمود عنصر محبت و عشق، در تک‌گویی، حدیث نفس، گفت‌وگوها و گفتارهای شخصیت‌پردازانه ابوبکر قرار گرفته است (ر.ک: بی‌نیاز، ۱۳۸۷: ۳۰۳) که بنیاد آفرینش را حرکت حبی (کنت کنزا ...)، و ایمان بلال را عشق معرفی می‌کند.^۴

پی‌رنگ اصلی داستان در سیره ابن‌هشام بر آزار و اذیت نومسلمانان بی‌پناه در مثنوی تغییر می‌کند و بر تعظیم عشق، که منشأ همه امور هستی تلقی می‌شود و انسان آن را چون امانتی از خداوند ستانده و به‌واسطه همین امانت‌داری شایسته خلیفگی شده است، تغییر می‌یابد (رازی،

۱۳۷۷: ۲). با اینکه در هر دو منبع، در برابر مسئله بردگی و بندگی مطلبی نیامده است، در کتاب *سیره* از قول امیه بن خلف و در نگاهی مادی و زمینی سفیدی پوست برتر از سیاهی آن معرفی شده است.

با وجود این، روایت *سیره ابن هشام* حکایتی بس واقع‌گرا، موجز، و بی‌آرایه از پاک‌باختگی و ازجان‌گذشتگی بلال است؛ ولی *مثنوی* با افزودن محبت، موسیقی، و عشق بر تأثیر، طول، و شکل داستان؛ و پیام‌های فرعی و کارکردهای زبان افزوده است و با این کار، هم در حوزه بیان و هم در حوزه معنا و اندیشه داستان را تغییر داده و شکل و محتوایی دیگرگون را آفریده است؛ هر چند موضوع اصلی و پی‌رنگ داستان و ترجمه ساده و گزارش‌وار آن در لابه‌لای بخش‌های گوناگونی که مولوی افزوده سررشته‌های آشکاری از أخذ و اقتباس را پدیدار کرده است. این عملکرد مولوی مشتق از خروار، و تعمیم‌یافتنی به کل *مثنوی* است؛ از این رو، *مثنوی* آکنده از عناصر ایرانی - اسلامی است که می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون و در لایه‌های مختلف معنایی بازیابی کرد. بنابراین، مخاطب در برابر *مثنوی* نمی‌تواند منفعل باشد و ناچار است با گزینش زاویه و دیدگاه مناسب به دریافت و انتقال معانی کمک کند؛ گاهی آن‌ها را بپذیرد و گاهی انکار کند و زمانی، متحیرانه، میان اندیشه‌ها سرگردان، و زمانی، صائب و مصیب در دریافت همه یا برخی از آن‌ها باشد. کمتر کسی است که در نخستین مطالعه *مثنوی* معتقد نباشد که مولوی نباید برخی از داستان‌ها را در متن *مثنوی* می‌گنجاند، یا اینکه پاره پاره شدن داستان سررشته کلام را از دستش خارج می‌کند، یا گزاره‌های راهنمایی مولوی وی را از برداشت نادرست یا متفاوت باز نداشته باشد؛ و این‌ها بخشی از دخالت مخاطب در مطالعه متن خوانای *مثنوی* و معانی بسیاری است که در قالب داستان و تأویل‌های آن گنجانده می‌شوند.



۳-۵. مولوی و تبعیت از قرآن مجید در داستان‌سرایی

افسانه‌ها گنج معانی‌اند و در قرآن مجید نیز قصه‌های واقعی و گزیده به‌کار رفته‌اند و داستان‌های پیامبران گنجینه‌های ارجمندی از حقایق، معانی اعتقادی، اخلاقی، سنن الهی، و صفات والای انسانی؛ صبر، اطاعت، پاکی، تسلیم، و رضا را به‌نمایش می‌گذارند (معرفت، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۹). ادبیات فارسی، به‌خصوص از قرن پنجم هجری به بعد، استفاده از شیوه‌های داستان‌پردازی و تلمیح را به این داستان‌ها از قرآن مجید و روایت‌های دیگر دست‌مایه خود قرار داده است. مولوی، که به قرآن مجید توجهی ویژه دارد (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۲۱)، در شیوه داستان‌سرایی و القای اندیشه از قرآن، که داستان‌هایش یاریگر فهم محتوا، موجز، بدون پرداختن به جزئیات، در خدمت پیام، تکه‌تکه و مکررند، پیروی می‌کند (همان، ۱۷؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۱۱). از نظر داستانی باید گفت که مولوی در داستان‌سرایی و داستان‌سازی تواناست و مثنوی و ادب عرفانی ایران انباشته از استدلال‌های تمثیلی زیبایی است که داستان را ابزار خویش قرار داده‌اند و بس رازها را در لابه‌لای آن افسانه‌ها آورده‌اند. در این آثار، هرگز، نمی‌توان داستان را از متن جدا کرد و می‌دانیم که در مثنوی نیز داستان فرع است و موضوع، پیام و مفهوم اصل؛ زیرا

قصه مثنوی ... چادرگونه حجابی است که پیکر عریان خیال‌انگیز حقیقت را در پرده رمز خویش پنهان می‌دارد و آن را از اینکه چشم‌فرسود هر ناشسته‌رویی گردد و خشم و سودای هر پرخاش‌جویی را به‌جنبش درآورد، در امان نگه می‌دارد و با چنین حال، عجیبی نیست که راه نفوذ در اقلیم دلالات مثنوی هم از میان محدوده حکایات آن بگذرد (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۵-۶).

داستان بلال حکایت قبول اسلام و پایداری در راه پذیرش حق است؛ ولی مولوی، با تعظیم بلال و ابوبکر و بیان اشارت و بشارت پیامبر و اشارت‌دانی ابوبکر و سیمای حق‌جوی بلال، در ظاهر و باطن داستان اصلی صفایی ویژه دمیده و داستان را به شاهکاری روایی مبدل کرده است.

۳-۶. تکمله عوامل گشتار خبر به روایت و داستان با مناسبات و روابط خواناکننده آن

به‌طور کلی، به غیر از شیوه سخن‌پردازی خاص مولوی - که در آن داستان و داستان‌پردازی و تمثیل در خدمت بیان معنی و مضمون عارفانه - دینی قرار می‌گیرد - برخی دیگر از تغییرات صوری و تفاوت‌های معنایی را - که به تقویت جنبه داستانی و موضوع کمک کرده‌اند - می‌توان مشاهده کرد:

- در این داستان، مولوی کوشیده است تا برای ابوبکر چهره‌ای عرفانی، ولی، آگاه و راسخ در علم بیافریند.^۵ مسلم است که همسو با این دیدگاه عرفانی، عشق غیرتی تمام دارد و غیرسوزی شهره آفاق است و در این غیرسوزی، توبه بلال چون هیزم تری، به آتش او می‌سوزد و از میان می‌رود.

- داشتن پیر طریقت از ملزومات سیر و سلوک است^۶ و راهنمایی ماجرای بلال در *مثنوی*، با پیامبر، و عملکرد راه‌گشای ابوبکر راه‌آشناست؛ در حالی که در *سیره ابن‌هشام*، ابوبکر تنها بر اساس عقل و دریافت خویش بلال را از آن رنج‌رهایی می‌بخشد.

- افزوده دیگر مولوی بازگویی رؤیای ابوبکر و تعبیر آن است که یادآور رؤیای حضرت یوسف و سجده خورشید و ماه به همراه یازده ستاره بر او و تعبیر آن^۷ است:

خواب‌ها می‌دید جانم در شب‌باب	که سلامم کرد قرص آفتاب
از زمینم برکشید او بر سما	هم‌ره او گشته بودم ز ارتقا
گفتم این ماخولیا بود و محال	هیچ گردد مستحیلی وصف حال ...
یوسفی جستم لطیف و سیم‌تن	یوسفستانی بدیدم در تو من ...

ابوبکر با تعبیر خواب خود، داشتن رسوخ در علم را به‌نمایش می‌گذارد، هر چند که در این ابیات تشبیهی - تمثیلی، پیامبر همچون آفتاب تصویر می‌شود؛ اما ادعای برابری در علو با آفتاب معنوی، که در این تعبیر خواب به خود جامعه عمل پوشیده است، دست به دست هم می‌دهند تا این تصور را ایجاد کنند که در این داستان ابوبکر مورد تجلیل بیشتری واقع شده است تا بلال.



— بنا بر روایت مورد استناد عرفا که «مَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ اَرْبَعِينَ يَوْمًا طَهَّرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ اِلَى لِسَانِهِ» این دو بیت نشان از خلوص نیت و معرفت و مخلص بودن ابوبکر دارد و برای تعظیم خود وی آمده و داشتن سرچشمه الهی سخنان او را مورد تأکید قرار داده است:

آن ینابیع الحکم همچون فرات از دهان او دوان از بسی جهات
همچو از سنگی که آبی شد روان نه ز پهلو مایه دارد نه از میان

— مولوی در این داستان، کیمیای عشق را وارد کرده است. همین عشق در کیمیای خویشتن سیه‌ریزه وجود بلال را تا مصاحبت پیامبر می‌افزاید و به نسیم روح بخش «ارحنا» می‌نوازدش.

— تغییر تحمل سنگ بر روی سینه به تحمل ضرب تازیانه خار، آشنایی زدا و احساس برانگیزتر است.

— حذف نام صاحب بلال (امیه بن خلف) و به کار بردن کلمات کافر (جهود) برای وی در تحقیر امیه نقش داشته‌اند.

— این معامله عادی نیست و تضادی که با شهزاده و بنده، ظاهر و باطن، سیه‌چردگی و سفیدقلبی به اندرون داستان ریخته می‌شود نیرویی صمیمی را به خواننده اعطا می‌کند تا او راغب‌تر داستان را مطالعه کند.

— پذیرش نصیحت ابوبکر و تقیه و توبه و توبه‌شکنی بلال در واقع‌نما شدن قهرمان داستان بسیار مؤثر است.

— در تبدیل مشرک بودن مالک بلال به فریب‌کاری دیو برای آزار برده سیه نوعی مطابقت با زمان نهفته است؛ زیرا در زمان و مکان زندگی مولوی مشرک بودن یا مصداق عینی ندارد یا کم دارد، ولی فریب‌کاری شیطان و دیو مصادیق فراوانی دارد و باید سخنان تلخ ابوبکر را به آن بی‌تمیزان نیز، در همین محدوده، مورد توجه قرار داد.

۳-۸. نشانه‌های اعتلای متن و شاهکار شدن آن

اگر برای شاهکارها بتوانیم خصوصیتی از قبیل انسانی بودن و رو به اعتلا داشتن، بیان جوهر زندگی، داشتن بیان خاص، داشتن زبان گفتار و قلم، درآمیختن خلوص و صنعتگری، داشتن آهنگ و طنین، کنایه و ایهام، تشبیه و تشابه، تعارض و تضاد، داشتن نفخه گویا، و آمیختگی متناسبی از ابداع و اقتباس در نظر بگیریم (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۳۵)، این داستان به‌تنهایی و مانند مثنوی از خروار مثنوی، دارای ویژگی‌های زیر است:

— آزاد کردن بلال نشانه‌ای است از انسانیت و رو به اعتلا داشتن.

— ترک زندگی بر اساس ایثار، عاشقی و پاکبازی در راه حق و ... همگی گوشه‌هایی از بیان جوهر زندگی یا فلسفه حیات اسلامی - عرفانی است.

— تصویر و تمثیل و نتیجه‌گیری‌ها و گریزهای بین داستانی، از بیان خاص مولوی خبر می‌دهد.

— هرچند آمیختگی شدید با فرهنگ عامه و داشتن مخاطب صوفی و عامی سهل‌الوصول بودن معانی و راحتی بیان را می‌طلبد، حق این است که مثنوی هر کجا به شرح احوال روحانی می‌پردازد دشواریاب می‌شود، و هر کجا به داستان برمی‌گردد سهولتی عذب و گوارا دارد و البته ایجازی تمام بر هر دو قسمت حاکم است و این همه تلفیقی از زبان گفتار و قلم را به‌نمایش می‌گذارد.

— آمیختگی خلوص و صنعت‌گری در انتخاب وزن (رمل مسدس محذوف) و در آهنگ و طنین خاص این ابیات مشاهده می‌شود:

نک هلالی با بلالی یار شد زخم خار او را گل و گلزار شد

(مولوی، ۱۳۸۵: ۶ / ۲۹۱ ب ۹۴۷)

«عشق قهارست و من مقهور عشق چون شکر شیرین شدم از شور عشق» (همان، ۹۰۲)

«برگ کاهم پیش تو ای تندباد من چه دانم که کجا خواهم فتاد»

(همان، ۹۰۳)



«پیش مشرق چارمیخش می‌کنند تن برهنه شاخ خارش می‌زنند»

(همان، ۹۶۵)

«نور جستم خود بدیدم نور نور حور جستم خود بدیدم رشک حور» (همان، ۱۰۸۷)

کنایه و ایهام (صنعتگری) را در این ابیات می‌توان دید:

«گربه در انبانم اندر دست عشق یک دمی بالا و یک دم پست عشق»

(همان، ۹۰۸)

«آن‌چنان مهتاب بنماید به سحر کز خسان صد کیسه بر باید به سحر»

(همان، ۹۹۵)

«آن‌چنان زینت دهد مردار را که خرد زیشان دو صد گلزار را»

(همان، ۹۹۴)

— تشبیه و تشابه در ابیات زیر آمده است:

«توبه کرم و عشق همچون اژدها توبه وصف خلق و آن وصف خدا»

(همان، ۹۷۰)

«عاشقان در سیل تند افتاده‌اند بر قضای عشق دل بنهاده‌اند»

(همان، ۹۱۰)

«همچو سنگ آسیا اندر مدار روز و شب گردان و نالان بی‌قرار»

(همان، ۹۱۱)

— در بنده آزاد کردن و خود بنده شدن ابوبکر پارادوکس وجود دارد.

— حجت‌ها بیانگر نفخه‌گویای مولوی است.^۸

— افزوده‌های هنرمندانه مولوی نشان از ابداع و اقتباس و نوآوری وی دارند.

۴. نتیجه

چون در ترجمه‌ها و اقتباس‌های ایرانیان و مولوی از اخبار و قصص عربی، روش مطالعه تطبیقی اسلامی با تکیه بر سنجش فرهنگ‌ها، کارآمدتر از روش غربیان است، در این مطالعه مورد استفاده قرار گرفت و مشخص شد که مولوی خبر ساده و تک‌معنایی داستان بلال را - که برگرفته از کتاب‌های سیره و اخبار است - ضمن حفظ اصول اعتقادی مشترک اکثریت و اقلیت، و با گشتار افزایش در صورت و معنا تغییر داده و شاهکاری داستانی با ویژگی‌های متن‌خوانا، چندصدایی و با لایه‌های معنایی متفاوت ساخته است. داستان‌های فرعی معراج پیامبر و خبر بهشتی شدن بلال با پی‌رفت رنگ پوست بلال و نقد صورت‌گرایی و ظاهرپرستی؛ کاریست دو مسئله محوری و ایرانی، موسیقی و عشق؛ برابری عشق عرفانی و ایمان استوار؛ نکته عرفانی استغراق اولیا در بلاها؛ افزوده‌های معنایی و تکه‌تکه کردن داستان و آوردن داستان فرعی در میان داستان اصلی؛ نقد حال دانستن داستان؛ تغییر قهرمان اول داستان به ابوبکر و کوشش برای شخصیت‌پردازی هر چه بیشتر او از جمله افزوده‌های مولوی به اصل داستان و نشان‌دهنده گرایش عرفانی و مذهبی خاص هستند. این افزوده‌ها، با نشان دادن فرهنگ ایران و گسترش صداهای داستان، داستان *مثنوی* را به نمونه و نمط عالی بدل کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. «نیک‌نام از صحبت نیکان شوی
همچو از پیغمبر تـا ز بلال»
(ناصرخسرو، ۱۳۶۵: ۳۴)
- «هشت در، چهار طبع، بی‌فریاد
مفت در مهره کرده همت تو
بر صهییب و بلال تو بگشاد
بر دل عاصیان امت تو»
(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۰۸)
- «بوده یاران او ز روم و حبش
بوده اصحاب صفه یاران‌ش
با صهییب و بلال عیشش خوش
همچو ابوری که غفو باران‌ش»
(همان، ۲۱۹)



«چون شادی تنگ دل ز اهل مجاز
چون ز اشغال خلق درمانندی
کای بلال، اسب دولتم زین کن
که شدم سیبر از عالم و آدم
به تماشا شادی به باغ نماز
به ارحمتا بلال را خوانندی
خاک بر فرق آن کن و این کن
همان سیاه سپیامهره بدم»
(همان، ۲۰۰)

«توقیر آن خوان میباش ای دوست، خاموش
بلال انگشت چون در گوش دارد
اگر کافر نهاد انگشت در گوش
همه گفتار را خاموش دارد»
(عطار، ۱۳۳۸: ۱۶)

«سلمان محبت و حسن مدحت آن حضرت است و انس و بلال مخالفت این کمتر». .
«محک حقایق تویی، سیاه رنگ بهتری، بلال دعوتی، حضرت رسول الله (ص) را از سیاهی نگریزد، لعاب گوزنان
سپید باشد و به هیچ کار نیاید خون آهوان سیاه شود و هم در زلف آهو چشمان به کار برند» (خاقانی، ۱۳۶۲:
۲۵۷).

۲. «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم» (التین/۹۵/۴).

۳. «روایتی است از مؤلف **اللؤلؤ المرصوع** که آن را جزو موضوعات آورده و در **اتحاف السعاده المتقين** (ج ۸/۸۰۸) به ابوسعید خراز
نسبت داده شده است» (به نقل از فروزان فر، ۱۳۶۶: ۶۵).

۴. «معرفت حقیقی جز از انسان درست نیامد؛ زیرا که ملک و جن اگرچه در تعبد با انسان شریک بودند اما انسان در تحمل اعباء بار امانت
معرفت از جملگی کائنات ممتاز گشت که "انا عرضنا الامانة على السموات الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان
...» (رازی، ۱۳۷۷: ۲).

۵. در مورد راسخون در علم به آیه ۷ سوره آل عمران و آیه ۱۶۲ سوره نسا مراجعه کنید. تعبیر خواب ابوبکر یادآور تعبیر خواب حضرت یوسف
است که به بیان قرآن، قدرت تأویل احادیث و رؤیا به او اعطا شده است (ر. ک: یوسف/۱۲، ۶، ۲۱، ۴۴، ۱۰۰، ۱۰۱).

۶. لاهیجی در شرح **گلشن راز** شبستری (۱۳۸۸: ۱۸، ۲۰) در مورد لزوم رهبری این گونه آورده است: «و حکمت
بالغه حضرت الهیه، مقتضی آن است که رفتن و آمدن خلایق در این راه خط موهوم [یکی خط است و از اول تا به
آخر/ برو خلقت جهان گشته مسافرا] بی رهبری که متصف به کمال اعتدال جمعی الهی باشد میسر نگردد. و
آن جماعت، که متصف به این کمال اند، اولاً و بالذات انبیانند - علیهم السلام - که مظاهر حقیقت و روح اعظم اند و
ثانیاً، به سبب متابعت انبیا، اولیایند - قدس الله اسرارهم. فلهدا فرمود که 'در این ره انبیا چون ساربان اند/ دلیل و
رهنمای کاروان اند'».

در این صورت، خروج از فرمان پیامبر ترک ادب و ترک مستحب محسوب می شود:

«... چنانچه الله به حقیقت و مرتبه مقدم است بر جمیع اسماء، و ظهور و تجلی بر جمیع اسماء بوده، انسان کامل،
که مظهر اسم کلی الله است، باید که به ذات و مرتبه بر جمیع باقی مظاهر مقدم باشد ...».



- اصفهانی، ابونعیم (۱۴۰۷ق)، *حلیه الاولیا و طبقات الاصفیا*، ج ۱. لبنان. بیروت: دارالکتب العربی. انوشیروانی، علیرضا (بهار ۱۳۹۰). «پارسیان آن قدرها هم شاعر نیستند». *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. د ۲. ش ۲. صص ۶۶-۷۰.
- برتنس، هانس (۱۳۸۴)، *مبانی نظریه ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.
- بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۸۷). *درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی*. تهران: افراز.
- پروینی، خلیل (۱۳۹۱). *الادب المقارن (دراسات نظریه و تطبیقیه)*. تهران: سمت.
- جمال‌الدین، محمدالسعید (۱۳۹۰). *ادبیات تطبیقی: پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی*. ترجمه سعید حسام‌پور و حسین کیانی. شیراز: دانشگاه شیراز.
- حدیدی، جواد (۲۵۳۶). *برخورد اندیشه‌ها*. تهران: توس.
- (۱۳۷۳). *از سعدی تا آراگون*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۶۲). *منشآت*. به تصحیح مهدی روشن. تهران: فرزانه.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۷۷). *مرصادالعباد*. تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). *سرنی*. تهران: علمی.
- (۱۳۷۴). *بحر در کوزه*. تهران: علمی.
- (۱۳۸۸). *آشنایی با نقد ادبی*. ج ۸. تهران: سخن.
- زمانی، کریم (۱۳۸۵). *شرح جامع مثنوی معنوی*. تهران: اطلاعات.
- زینی‌وند، تورج (۱۳۹۵). *به سوی نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی*. تهران: یار دانش.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم (۱۳۵۹). *حدیقه الحقیقه*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سیدی، سیدحسین (پاییز ۱۳۹۰). «درآمدی توصیفی - تحلیلی بر چیستی و ماهیت ادبیات تطبیقی». *نقد و ادبیات تطبیقی*. ش ۳. صص ۱-۲۳.
- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم (۱۳۳۸). *اسرارنامه*. به کوشش سیدصادق گوهرین. تهران: شرق.
- علوش، سعید (۱۹۸۷). *مدارس الادب المقارن*. دراسة منهجیه. لبنان، بیروت: المركز الثقافی العربی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۶). *احادیث مثنوی*. تهران: امیرکبیر.

- (۱۳۸۱). *احادیث و قصص مثنوی*. تهران: امیرکبیر.
- گویارد، ام. اف (۱۳۷۴). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه علی‌اکبر خان‌محمدی. تهران: پازنگ.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۱). *مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز*. تهران: زوار.
- معرفت، محمد‌هادی (۱۳۸۷). *قصه در قرآن*. قم: تمهید.
- مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۴). *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مه‌رآن مهاجری و محمد نبوی. تهران: آگه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۶). *مثنوی معنوی*. تهران: امیرکبیر.
- ناصرخسرو (۱۳۶۵)، *دیوان*. به‌کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ندا، طه (۱۳۸۳). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه هادی نظری منظم. تهران: نشر نی.

